

جسٹس دے موہن لال کھوپا  
کلاسٹرو  
GUEVARA



رفیق شہید قاسمی

دیجیٹل کنندہ : نینا پوریان

ارنستوچه گوارا، فیدل کاسترو

و

مبارزه مسلحانه زحمتکشان

■ انستوجہ گوالا ، فیدل کاسترو  
■ تہیہ و ترجمہ : شوید ہدایت قاسمی  
■ چاپ اول ، زمستان ۵۷  
■ حق چاپ محفوظ

ارنستو چه گوارا ، فیدل کاسترو و

و مبارزۀ مسلحانہ زحمتکشان

تہیہ و ترجمہ : شہید ہدایت قاسمی

## چریك کیست و جنبش چریکی چیست ؟

چریك به مفهوم والای کلمه ، مبارز آزادیست ، برگزیدهی خلق است و پیشتاز جنگنده اش در مبارزه به خاطر رهایی . چرا که جنگ چریکی ، برخلاف آن چه اغلب ابراز می شود ، يك جنگ كوچك ، جنگ اقلیتی علیه يك ارتش نیرومند نیست ، بلکه برعکس جنگ چریکی جنگ تمام خلق است علیه استثمار . چریك ، پیشقر اول مسلح خلق است ، ارتش چریکی از تمام سکنه ی يك منطقه یا يك کشور تشکیل شده است . این عصاره ی نیرویش است ؛ و عصاره ی پیروزی دیر یا زودش است بر هر قدرتی که قصد استثمارش را دارد . به عبارت دیگر : زیر بنا و اساس جنبش چریکی را خلق تشکیل می دهد .

اگر گروه های كوچك مسلح از این كمك نیرومند برخوردار نبودند ، هر اندازه هم که تحرك داشتند و از اوضاع منطقه یی با خبر بودند ، باز نمی توانستند از تعقیب سازمان یافته ی يك ارتش آماده ی

رزم جان سالم به در برند . دلیل این مدعا این واقعیت است که تمام راهزن‌ها ، تمام گروه‌های «باندولرو» سرانجام مقهور قدرت مرکزی شده‌اند . و تازه نباید این را هم از یاد ببریم که این «باندلسرو» ها اغلب برای سکنه‌ی يك منطقه خیلی بیشتر بودند از يك راهزن عادی - آن‌ها کاریکاتورهای مبارزه‌ی بی بودند به خاطر آزادی .

از لحاظ خصوصیات فردی سربازان ، ارتش چریکی و یا به عبارت بهتر ارتش خلق ، باید از بهترین کیفیت‌های سربازی بی که به فکر در می‌آید برخوردار باشد . این ارتش باید انضباط شدیدی را مراعات کند . این واقعیت که موازین زندگی نظامی با زندگی چریکی جور در نمی‌آیند ، این که نه به هم کوفتن پاشنه‌های کفش ؛ نه احترامات نظامی و نه رعایت دقیق سلسله مراتب در زندگی چریکی وجود دارد ، به هیچ وجه بدین معنی نیست که انضباطی هم وجود ندارد . انضباط چریک يك انضباط درونی است . این انضباط از اعتقاد عمیق یکا یک افراد زاده می‌شود ، حاکی از این که لزوم اطاعت از فرد ارشد نه فقط به موثر بودن سازمان مسلحی کمک می‌کند که او بدان وابسته است ، بلکه حافظ جان خود او نیز هست .

کوچک‌ترین بی احتیاطی يك سرباز ارتش‌های منظم به وسیله‌ی نزدیک‌ترین هم‌قطار او کنترل و مرتفع می‌شود . در يك جنگ چریکی که در آن هر سرباز در آن واحد هم يك مبارز تك نفره و هم يك گروه است ، يك اشتباه عواقبی جبران ناپذیر به دنبال خواهد داشت . هیچ

کس اجازه ندارد مرتکب بی احتیاطی شود . هیچ کس حق ندارد کوچکترین اشتباهی مرتکب شود ، چرا که زندگی او و رفقایش در معرض خطر است . اغلب آدم متوجه این انضباط غیررسمی نمی شود . برای ناظری نه چندان آگاه ، یک سرباز ارتش منظم با آن همه مقرراتی که درباره‌ی سلسله مراتب یاد گرفته است خیلی منضبطتر از چریکی به نظر می رسد که با احترامی ساده و واقعی دستورهای رئیسش را اجرا می کند .

در ضمن ، ارتش‌رهایی بخش ارتش اصیلیست که در آن حتی رایج ترین وسوسه های بشری اعتبار خود را از دست می دهند . نه سرویس ضد اطلاعاتی و نه اطلاعاتی بی هست که یکایک افراد را از وسوسه نجات دهد . این کار را کنترل فردی و وظیفه شناسی او برعهده می گیرد .

چریک ، تنها یک سرباز منضبط نیست . او از لحاظ جسمی و روحی خیلی پرتحرک است . یک جنگ چریکی را با در نظر گرفتن قانون توازن نیروها نمی توان درک کرد . چریک در شب می جنگد . با آگاهی کامل از محیط ، چریک ها شب هنگام به حرکت درمی آیند ، مواضعشان را اشغال می کنند ، به دشمن شیبخون می زنند و عقب می نشینند . این بدان معنی نیست که مکان عقب نشینی آنها باید از محل عملیات دور باشد . اما عقب نشینی باید خیلی سریع صورت بگیرد . دشمن کلیه‌ی واحدهای دفاعی اش را بلافاصله در نقطه‌ی حمله متمرکز

می کند . نیروی هوایی برای برای بمباران به پرواز درمی آید ، واحد - های تاکتیکی میدان نبرد را محاصره می کنند . آن گاه سربازان به قصد آن می رسند که موضعی را بگیرند که دیگر وجود خارجی ندارد . چریک لازم نیست يك جبهه‌ی واقعی در برابر دشمن قرار دهد . او با اندکی عقب نشینی کردن ، انتظار کشیدن ، مبارزه‌ی تازه‌یسی را آغاز کردن ، دوباره عقب نشینی کردن ، وظیفه‌ی ویژه‌ی خود را انجام می دهد . بدین ترتیب ارتش منظم ساعت‌ها و روزها در ناآرامی نگاه داشته می شود . چریک از محل نظارت خود در مناسب ترین لحظه به حمله می پردازد .

تعالیم پراهمیت دیگری هم در تاکتیک چریکی وجود دارند . آگاهی از محیط باید کامل باشد . چریک باید مکانی را که در آن می جنگد بخوبی بشناسد ، همین طور راه‌های عقب نشینی ، تمام معبرها ، حتی آن هایی را که بسته شده اند ، خانه های دوستان و دشمنان ، بهترین پناهگاه ها ، مکان هایی را که می توان مجروحان را در آن جا داد و یا در آن يك اردوگاه موقتی برپا کرد . او باید محل عملیات را مثل کف دست خود بشناسد ، و این تنها هنگامی میسر است که خلق ، قدرت بزرگ و اساسی ارتش رهایی بخش از عملیات پشتیبانی کند . اما پیش از هر چیز دیگر ، پیش از این انبوه ضروریات تاکتیکی ، چریک در برابر این پرسش قرار گرفته است که برای چه مبارزه می کند . و برای این پرسش ، تنها این پاسخ اساسی وجود دارد . «چریک يك



مصلح اجتماعی است . او به اسلحه دست می برد تا اعتراض متکی به -  
قوهی قهریه خلق علیه استثمار گرانش را نمایان سازد .  
او علیه ماهیت ویژهی تشکیلات در یک موقع زمانی معین تاریخی  
مبارزه می کند و با تمام نیرویی که اوضاع در اختیارش می گذارند ،  
می کوشد شکل این تشکیلات را نابود کند . «

نقل از امید ایران ش ۶ سال ۵۷

## شبح سازمان سیا

توده های وسیع خلق در جهان سوم در شرایط بسیار سخت و غیر انسانی زندگی می کنند . زخمهای ناشی از لاتیفوندیو<sup>۱</sup> ( تملک زمینداران بزرگ ) و می نی فوندیو<sup>۲</sup> (املاک کوچک) جهل و بیسوادی زجر و شکنجه ، اختناق ، فشار استثمار گرانه طبقات حاکم و نظامهای فئودالی ، فقر و گرسنگی و مرگ و میر شدید و عقب ماندگی فرهنگی (فرهنگ استعماری) و از همه مهمتر استعمار اقتصادی حقایق دردناکی هستند که علیرغم کوچک جلوه دادن آنها از طرف زمامداران کشور- های مربوطه و غارتگران جهانی ، مناسبات جهان را تحت الشعاع خود قرار می دهد و زمینه فوق العاده مساعدی برای اشاعه ای ایدئولوژیهای چپ گرا می باشد .

طبقات حاکمه که در کشورهای در حال توسعه نقش سایه امپریالیزم و بقولی « سایه ی خر » را بازی می کنند و همیشه در معرض مقاومت خلیقهای زحمتکش میباشند . قیام مسلحانه زحمتکشان جهان غارت شده همیشه بوسیله سیستمهای ضد چریکی غارتگران جهانی

---

1- Lati fundio

2- Minifundi

بخصوص با اعمال نظر سازمان سیا با کمک رهبران دست نشانده سر کوب می‌شود. و سازمان سیا هر پویایی انقلابی و اجتماعی را در نقطه خفه می‌کند.

سازمان سیا در زمان انقلاب کوبا با اعمال عملیات موسوم به «میمون پوزه دار» به تجاوز توسعه طلبانه خود از قبیل اقدام به از بین بردن محصولات کشاورزی و انهدام تاسیسات و ضربه زدن به اقتصاد کوبا و بیش‌رمانه‌تر از همه تقویت تبعید شدگان اقدام کرد. و باوقاحتی بی‌شرمانه بسا پنجه‌های خونخوارش «دکتر سالوادور آلنده» رئیس

---

۱- آلنده در خانواده متوسطی بدنیآ آمد. خانواده او بر علیه ارتجاع محافظه‌کار مبارزان صادقی بودند. برای تحصیل رشته‌ی پزشکی به سانتیاگو پایتخت شیلی رفت. بعلمت فعالیت‌های سیاسی او را اذانشگاه اخراج کردند و در دادگاه نظامی به سه سال زندان محکوم شد. بعد از تمام زندان و ادامه تحصیل و کسب درجه دکترا بعلمت فعالیت‌های سیاسی به او شغل دولتی ندادند. او بنیانگذار حزب سوسیالیست در شیلی بود. در سال ۱۹۴۲ به دبیر کلی حزب سوسیالیست برگزیده شد و در ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ عضو سنا بود و پست‌های مختلفی از قائم مقامی تا ریاست سنا بدست آورد و در سال‌های ۱۹۵۲، ۱۹۵۸، ۱۹۶۴ در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد ولی موفق نشد. در سال ۱۹۷۰ بعنوان نامزد جبهه واحد ملی موفق به شکست حزب دست راستی ملیون به رهبری جورج الساندور گردید و در ۴ نوامبر ۱۹۷۰ رئیس‌جمهور گردید و بلافاصله با اعلام دولت سوسیالیستی به اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع اقدام نموده و با بلوک شرق روابط حسنه برقرار کرد ولی چنانکه رسم روزگار است با ارتجاع داخلی و خارجی روبرو گردیده و سرانجام تحت فشار و طغیان داخلی و ارتش شیلی به رهبری ژنرال پیوسته با کمک مستقیم ایالات متحده کودتای نظامی کرد و دکتر سالوادور آلنده رهبر قانونی شیلی بهنگام مقاومت در برابر نظامیان بقتل رسید. یادش گرامی باد.

جمهور شیلی را به زیر خاک فرستاده . در سال ۱۹۵۴ ، ایالات متحده از طریق مخفی و با استفاده از کشورهای مجاور بعنوان پایگاه ، دولت قانونی و منتخب گواتمالا را که آزادی بیان و مطبوعات را با خود آورده و اتحادیه های کارگران را قانونی کرده و به اصلاحات ارضی واقعی دست یازیده بود سرنگون کرد . گرچه این اصلاحات ارضی فقط قسمت کوچکی از زمینهای کشت شده شرکت متحده میوه را شامل میشد . این شرکت امریکائی آشکارا در سرنگون ساختن دولت قانونی دخالت داشت . دخالتهای آشکار ایالات متحده در امور داخلی کشور- های امریکای لاتین باعث ایجاد و شدت یافتن نارضائیهای ناسیونالیستی تمام امریکای لاتین شده و می شود . این نارضائی خود باعث دخالتهای کوچکتر و فشار ممتد سیاستگران و سرمایه داران و شرکتهای مختلط امریکائی که در رأس آنها مامورین عالیرتبه سیا قرار دارند می گردد . شبح سیا بر همه جای امریکای لاتین سایه انداخته است و کوچکترین جنبش از چشم تیزبین سیا مخفی نمی ماند ولی آیا سیا همیشه هوشیارست ؟ آیا زمامداران امریکای شمالی هیچوقت اشتباه نمی کنند ؟ آیا برای ایجاد «ثبات» ، بمعنای امریکائی کلمه ، و یا برای جلوگیری از طغیانهای ملت گرایانه ، افزایش وسعت « طبقه متوسط » شاید از طریق فعالیتهای اصلاح طلبانه داخلی ، مورد نظر بوده است . حقیقت اینست که ، برای رسیدن به هدفها فوق دیگر دیر شده است . آنچه در کوبا و در خلیج خو کها ( گوانتا نامو ) بر امریکای شمالی رخ

داد . حاکی از بینش و نگرشی علمی مردم امریکای لاتین به مسائل جاری است .

## میعاد با انقلاب

کوبا قسمتی از جزایر امریکای مرکزی است ، به مساحت ۵۲۴ و ۱۱۴ کیلومتر مربع میباشد . این کشور در ۹۰ میلی جنوب کی و است و ۱۱۲ میلی خاک ایالات متحده امریکا در دریای آنتیل یا کارائیب میان امریکای شمالی و جنوبی در نزدیکی مدار رأس السرطان واقع شده است . در سال ۱۹۷۷ ، جمعیتی معادل ۹۲۰۰۰۰۰ نفر داشته است . دولت رئیس جمهور پریوسو کاراس در دهم مارس ۱۹۵۲ به وسیله يك کودتای نظامی که زمینه آنها از مدتها قبل بوسیله باتیستا چیده شده واژگون می گردد . در دوران ریاست جمهوری باتیستا در حالیکه بیش از نیمی جمعیت روزانه مبلغی کمتر از يك دلار می گیرند و توده عظیم کارگران کشاورزی فقط ده هفته در سال کار می کنند و بقیه بیکارند . رژیم ذخائر ملی را بباد غارت سرمایه داران امریکائی می دهد . و تحت اثر سازمان اطلاعات نظامی باتیستا ( S.I.M ) و نیروهای پلیسی و سرکوبی هر جنبش بعنوان کمونیستی و شیوه های مختلف شکنجه زندانیان سیاسی و اختناق هرپویائی اجتماعی از مردم کوبا سلب می کند . در سال ۱۹۵۸ ۹۰٪ معادن و املاک بزرگ ،

۴۰٪ صنعت شکر ، ۸۰٪ خدمات عمومی ( شرکت برق و تلفن و غیره ... ) و راه آهن و تمامی صنعت نفت به سرمایه داران امریکائی تعلق دارد . درآمد کمپانی استاندارداویل از بابت درآمد نفتی کوبا بمراتب بیشتر از کمک مالی ایالات متحده به تمام کشورهای امریکایی بود . امریکا شکر کوبا را به قیمتی گرانتر از مظنه جهانی خریداری می کند و از این راه بطور غیر مستقیم سالانه ۲۵۰ میلیون دلار به کوبا کمک می کند ولی آیا این امر با غارتهای فوق موازنه پرداختی ایجاد می کند . بدیهی است که امریکا به عوض دوستی که برای شکر اضافه می دهد . ۷۵٪ واردات آن کشور را تامین می کند و این وابستگی رقت بار به ایالات متحده کمر خلقهای زحمتکش کوبا را خرد می کند و زمینه فساد اجتماعی را میسر می سازد . طبقات حاکمه و انگل و لمپنهای با بهره گیری از موقعیت میلیونها دلار ثروت اندوختند . در سال ۱۹۵۷ در شهر هاوانا ۲۷۰ فاحشه خانه رسمی و صدخانهی تلفنی مخصوص و بیش از هزار بار مشروبفروشی وجود داشت . که در هر یک از آنها ده الی دوازده «ساقی زن» بود که در صورت لزوم جندگی هم می کردند . باتیستا از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۹ به کشتار ادامه داده و با حکومت نظامی حمام خون به راه انداخت . جناب آیزنهاور تحت عنوان شعار دفاع از نیمکره غربی به کوبا اسلحه جهت سرکوبی مردم فرستاد . مردم همیشه از شنیدن شعار دفاع از نیمکره غربی برخوردار می لرزند . مستشاران نظامی امریکا به تعلیم و تربیت سربازان کوبائی

می پرداختند . نظامیان به هر کاری دست می زدند ، امریکائیان از باتیستا به علت خوش خدمتش تجلیل می کردند مثلاً وقتی شرکت تلفن قیمتها را افزایش داد . باتیستا هیچ اعتراض نکرد و سفیر امریکا يك تلفن تمام طلا بعنوان همکاری به او هدیه کرد که اکنون در کوبا نگهداری می شود .

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ به سربازخانه مونکاردا که حداقل هزار سرباز مسلح داشت مورد حمله مهاجمان قرار گرفت که تحت فرماندهی فیدل کاسترو ، رائل کاسترو و آبل سانتا ماریا انجام وظیفه این عده قلیل که بی گدار به آب زده بودند کشته یا دستگیر شدند و فیدل شخصاً فرار کرد .

ولی چهار روز بعد در تیفزارهای سیرامائسترا به گیر افتاد و دو ماه بعد به محاکمه اش کشیدند .

فیدل کاسترو که وکیل زبردستی بود در برابر دادرسان با اعلام جرم بر علیه رژیم باتیستا از خود دفاع کرد . که همان برنامه سیاسی انقلاب کوبا شد . ادعای فیدل چنین بود :

« دادستان میخواستند بدانند که ما روی چه ضوابط و عواملی حساب می کردیم . البته این موضوع متکی بر ملاحظات تکنیکی و نظامی و اجتماعی است . هیچ سلاحی و هیچ قدرتی نمی تواند مردمی را که تصمیم گرفته اند حقوق از دست رفته خویش را باز پس گیرند از بین ببرد . هم گذشته و هم حال شاهد این مدعا است .

وقتی می گویم ملاحظات اجتماعی منظورم اینست که مابه حمایت مردم اطمینان داشتیم . وقتی ما از مردم صحبت می کنیم منظورمان آنهایی که در رفاه بسر می برند و عناصر محافظه کاری که به هرگونه رژیم و هر نوع خود کامگی خوشامد می گویند و خود را در مقابل ارباب وقت به زمین می اندازند تا پیشانی شان را بخاک بمالند ، نیست . «  
او گفت ما روی اینها حساب می کردیم :

«- ۷۰۰۰۰۰ بیکار که می خواهند نان روزانه شان را بدست آورند.

- ۵۰۰۰۰۰ کارگر کشاورزی که روی گاه می خوابند و فقط ۴ ماه

از سال کار می کنند و بقیه سال را با بچه هایشان گرسنه هستند و یک وجب زمین هم ندارند که در آن کشت کنند .

- ۴۰۰۰۰۰ کارگر صنعتی که وجوه بازنشستگی شان حیف و میل

شده و آینده شان بیکاری و آوارگی است و زندگی شان کار دایم است و استراحتگاهشان مزار ابدی شان .

- ۱۰۰۰۰۰ دهقان که روی زمینی که مال خودشان نیست کار

می کنند و با حسرت به آن نگاه می کنند ، همانطور که موسی به سرزمین موعود می نگریست .

- ۳۰۰۰۰ استاد دانشگاه و معلم که در آرزوی سرنوشتی خوب

هستند و کار می کنند و مورد بی مهری اند .

- ۲۰۰۰۰ پیشه ور جزء که زیر بار قرض خم شده اند و بر اثر بحران

و طاعون فساد دستگاه نابود گردیده اند .



۱۰۰۰۰ پزشکی ، مهندس ، وکیل ، دامپزشک ، داروساز  
دندانساز ، روزنامه‌نویس ، نقاش ، مجسمه‌ساز و غیره که از مدرسه با  
دیپلم آمده‌اند و پر از امیدند و می‌خواهند کار کنند ولی با درهای بسته  
روبرو هستند و هیچ‌گوشی بدهکار حرفشان نیست .»

کاسترو<sup>۱</sup> علیرغم پندارهای فسیلی حزبی‌های محافظه‌کار با ایمان  
به نقش مردم و انقلابیون بکارش ادامه داد. اگرچه او را «پتی بورژوا» و  
«رادیکال» و «سوپر کیتو» و لیبرال بورژوا خواندند . اگرچه انتساب

---

۱- فیدل کسترو در سیزدهم اوت ۱۹۲۶ در مزرعه نیشکر پدرش در میاری  
و در ۵۰ مایلی سانتیاگو و کوبا متولد شد . وضع مالی پدرش که به خرید فروش  
شکر و الوار می‌پرداخت خوب بود . کسترو در ۱۹ سالگی سال ۱۹۴۵ بدانشگاه‌ها  
و انارام یافت و به سبب بیان و فعالیت شدید رهبری سیاسی دانشجویان در مبارزه بر علیه  
فقر و اختناق و دولت که مسئول مستقیم آن بود بر عهده گرفت . در ۱۹۴۷ همراه با  
نیروی سه هزار نفری که هدفشان حمله به دومی‌نمکن و ساقط کردن دیکتاتور آن  
تروخیلو بود شرکت کرد . البته نیروی دریایی کوبا مانع این اقدام گردید. در ۱۲  
اکتبر ۱۹۴۸ طی تحصیل در دانشگاه با مایرتادیاز بالارت ، دانشجوی فلسفه ازدواج  
کرد خانواده همسرش محافظه‌کار بودند و معتقد بودند که دامادشان باید دست از  
سیاست بکشد . ولی فیدل بخاطر فعالیت‌هایش مرتب بازداشت میشد. این ازدواج در  
۱۹۵۷ به طلاق انجامید . کسترو در دانشگاه هاوانا بعد از اتمام دوره اولیه حقوق در  
سال ۱۹۵۰ به وکالت دادگستری پرداخت . او از کارگران و دهقانان و زندانیان  
سیاسی دفاع می‌کرد .

کسترو در سال ۱۹۵۲ خود را کاندیدا کرده بود که با تهستا کودتا کرد و تمام  
دستگاه‌ها را در دست خود گرفت .



و ماهیت طبقاتی یعنی وابستگی به طبقه متوسط چهره‌ای با بینش لیبرال بورژوازی از وی می‌ساخت و خودش عیناً در تمام نوشته‌هایش شرح می‌دهد. علیرغم تبلیغات گسترده رژیم و مهم جلوه نمودن حمله به سربازخانه مونکادا تنها منظور کاسترو از حمله به مونکادا گرفتن اداره رادیو بود که از طریق آن از مردم دعوت کند که علیه رژیم باتیستا قیام

← در دادگاه به کسترو ۱۵ سال و راتول به ۱۳ سال زندان محکوم شدند و دیگران محکومیت کمتری یافتند. کسترو هفت ماه در زندان انفرادی بود وقتی به زندان عمومی آمد در آنجا کلاسی بنام آبل سانتاماریا آکلمی به یاد بود دهمین شخص که در حمله به مونکادا کشته شد به تدریس تاریخ و فلسفه پرداخت و خودش انگلیسی خواند و به مطالعه اقدامات انقلابی خوزه مارتی، رهبر ملی کوبا اقدام نمود. در ۱۵ مه ۱۹۵۵ مشمول لایحه بخشودگی شده و آزاد گردیدند. در ژوئیه ۱۹۵۵ کسترو برای اخذ کمک از کوباییان ثروتمند خارج و جلب حمایت کوباییان فقیر به میامی و نیویورک رفت. در نیویورک به عده‌ای از کوباییان گفت:

« باید مردم چیزی پر ارزش‌تر از آزادی و دموکراسی لفظی اعطا کرد، او در این سفر پنجاه هزار دلار گردآور و با کمک ۸۰ نفر کوبایی و رفقایش نیرویی سازمان داد و آن‌ها در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶ به انتشار اعلامیه‌ای در یک گروه ۸۳ نفری مصمم، آگاه و با ایمان و مجهز به تفنگ، مسلسل و نارنجک و دوا و غذا توسط قایق بادی «گرانما» عازم «نیکوئرو» واقع در غرب سانتا گودو کوبا در سواحل جنوب کوبا شدند و با تحمل مشکلات فراوان و بارها کردن تمام تجهیزات در صبحگاه ۲ دسامبر در نزدیکی نیکوئرو پا به کوبا گذاشتند و با سرعت سوی کوهستان‌ها راه افتادند. آنان راه را گم کردند و مورد حمله قرار گرفتند و تنها ۱۲ نفر توانست جان سالم بدر برد فیدل، راتول و چه گوآرا بین این دوازده نفر بودند.

در کریسمس ۱۹۵۷ دوازده نفر در مقابل ارتش ۳۰۰۰۰ نفری باتیستا که مجهز به جدیدترین مسلسل‌ها و توپ و تانک و هواپیما و میلیون‌ها دلار پول بود صف کشیدند

کنند ولی بر اثر اشتباه و حوادث نا مطلوب شکست خورد و عده مزبور که بالغ بر ۶۰ نفر بود مورد شکنجه های سادیسم گرانه ی شکنجه گران باتیستا اخته و کشته شدند . باتیستا بعد از این واقعه حمام خون به راه انداخت و اعلام کرد که : « خود من ، حکومتم . » . گروه باتیستا تمام قوانین و مقررات را زیر پا گذاشتند .

عدم توجه باتیستا به افکار عمومی و فشار زیاد بر مردم آنان را طبق سنت به مبارزه مسلحانه دعوت کرد . کاسترو در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲ به قلعه نظامی مونکادا حمله کرد . ولی کاری از پیش نبرده و دستگیر شد و محاکمه اش کردند . در سال ۱۹۵۵ آزاد گردید و به مکزیکو رفت . و در سال ۱۹۵۶ با هشتاد و دو نفر که چه گوآرا و برادرش جزو آنها بودند به کوبا باز گشت . و در اول ژانویه ۱۹۵۹ به قدرت رسید .

پس از مدتی انقلابیون جوانی که برای آزادی خویش می جنگیدند به آنان ملحق شدند و تعداد آنها به دوهزار نفر رسید . رزمندگان کاسترو اعلامیه «سیرامائسترا» را در تاریخ ۱۲ ژوئیه سال ۱۹۵۷ اعلام کرد و در آن خاطر نشان بود که هر دولت موقتی به مرحله ی اجرا در آورد از آن حمایت خواهند کرد . درخواست اساسی منعکس در اعلامیه چنین بود :

« دولت موقت نباید هیچگونه مداخله خارجی را ، از هر نوع که باشد ، در امور داخلی کوبا بپذیرد و هیچ نوع گروه نظامی حاکمه را ، حتی برای اداره کردن دولت موقت ، قبول نکند . ارتش باید

کاملاً با سیاست متار که کند. انتخابات عمومی باید تحت مقررارت قانون اساسی ۱۹۴۰ در پایان سال در سراسر کو با انجام گیرد و برنامه ای بشرح زیر به فوریت بموقع اجرا گذارده شود :

- ۱- آزادی فوری زندانیان سیاسی ، اعم از نظامی و غیر نظامی.
- ۲- تضمین کامل آزادی بخش خبر و بیان و قلم و تمام حقوق فردی سیاسی که توسط قانون اساسی تضمین شده است .
- ۳- تعیین شهرداریهای موقت در تمام حوزه های شهرداری ، قبل از مشورت با موسسات اداری محل .
- ۴- قطع تمام انواع سفته بازی و اتخاذ رویه هایی که منجر به از یاد کار آبی تمام دستگاه دولت می شود .
- ۵- تاسیس يك سازمان خدمت اداری .
- ۶- دموکراتیک کردن سیاست کار و حمایت از انتخابات آزاد در همه اتحادیه ها و فدراسیونهای تمام صنایع .
- ۷- آغاز فوری يك مبارزه شدید علیه بیسوادی و توسعه تعلیمات کشور و تعالی بخشیدن به وظایف و متقابلاً حقوقی که اتباع دولت در مورد جامعه و سرزمین پدری خویش دارند .
- ۸- تاسیس بنیادهایی برای اصلاحات ارضی که منجر به تقسیم زمین و مبدل کردن مستأجرین زمینها و کشتکاران و شرکای زمینها و زاغه نشینان ، به مالکان جزء گردد . با این شرایط که این زمینها مادامی که مشمول تأدیبه غرامت به مالک نشده در مالکیت دولت بماند .

۹- اتخاذ يك سياست مالی درست که ثبات پول کوبا را تضمین کند و اجازه دهد که اعتبار و ارز کشور در راههای خلاقه بمصرف رسد .  
۱۰- تشدید فعالیت برای صنعتی کردن کشور و ایجاد مشاغل جدید .

چریکهای کاسترو با ایمان و اراده‌ای لایزال بر علیه سیستم استبدادی باتیستا بدون چشمداشت اجرت در راه هدف والا و انسانی پیکار می کردند . برعکس نیروهای باتیستا نماینده اعمال زور حکومت استبداد بوده و به تنها چیزی که اعتقاد داشتند . دلارهای امریکائی بود . همچنین رابطه خوب با مردم از جمله عوامل پیروزی چریکها بود . اصولاً نهضت انقلابی کاسترو ، انقلاب دهقانی بود و از روستاها شروع شده بود . سیستم چریکی کاسترو حملات وسیع ، بمباران ، خرابکاری و جنگ و گریز و به هر نحوی ضربه زدن بر ارتش بود . تنها پاسخ باتیستا ایجاد ترور و وحشت بود . سردرگمی باتیستا و اعمال فشار نظامی و به راه انداختن حمامهای خون موجب گرایش تمام طبقات مردم کوبا بسوی کاسترو شد . حتی در ارتش نیز شکاف انداخت . صنف اداری و تشکیلات رژیم باتیستا در مقابل چریکها به استعفای ناگهانی باتیستا و فرارش در ساعت ۱۰ و ۲ دقیقه نیمه شب روز اول سال ۱۹۵۹ به دمی نیکن گردید . کاسترو در ساعت ۹ صبح که این خبر را شنید . آن را يك توطئه خائنانانه شمرد . و سر آغاز يك کودتای نظامی عنوان کرد و جنگ را تا تسلیم بدون قید و شرط دولت ادامه داد .

در پانزدهم فوریه فیدل نخست وزیر شد و نخستین اقداماتش که بسیار اساسی بود. کنترل شدید قیمتها و مبارزه سخت با قماربازخانه. های هاوانا که مظهر فساد دستگاه باتیستائی بود. آغاز کرد.

در سال ۱۹۵۹ به اصلاحات ارضی که قبلا به دهقانان مبارز وعده داده شده بود اقدام کرد.

بر حسب قانون مصوبه ۱۷ ماه مه ۱۹۵۹ همه دهقانان حق دریافت يك كابلریا ( در حدود ۱۲ هکتار) داشتند که این مقدار زمین برای تغذیه يك خانواده پنج نفری کافی بود.

بعد از سه سال از انقلاب ۱۹۵۹ چه گوارا و دولت تصمیم گرفت به برنامه ریزی صنعتی کشور بپردازد و این عمل با مصادره پالایشگاههای شکر و شرکت برق و تلفن و پالایشگاههای نفت متعلق به کمپانیهای استاندارد اویل و شل گردید و در اواخر سال ۱۹۶۰ ششصد موسسه کوبائی یا خارجی که معرف ۸۰٪ صنعت کشور بودند تحت نظارت دولت درآمدند. تولید برق تا سال ۱۹۶۵ دو برابر شد. و به کمک آلمان شرقی کارخانههای نساجی و به کمک لهستان کارگاههای کشتی سازی در کشور دایر شد.

البته آنان متنوع کردن اقتصادی را با دایر کردن صنایع سبك آغاز کردند و همچنین مثل برخی از کشورها اشتباه نکرده و به صنایع سنگین مادر اقدام نکردند.

## ضرورت مبارزه با امپریالیسم

ارنستوچه گوارا در سال ۱۹۶۶ یکسال قبل از مرگش در بولیوی

پیامی نوشت که در پی می آید .

بیست و یکسال از جنگ جهانی میگذرد و نوشته‌های زیادی به زبانهای مختلف شکست ژاپن را که مظهر پایان جنگ دوم جهانی است ، از آن حادثه بعنوان موفقیت بزرگ نام می‌برند . تقسیم غیرعادلانه جهان به اردوهای نامتساوی ، ظاهراً خوش بینانه تلقی شده و مورد قبول بعضی‌ها قرار گرفته است . بیست و یکسال صلح یعنی روزگاری بدون جنگ جهانی ، انقلابات ناگهانی ، برخوردهای بزرگ و تکانهای شدید مولد تضادهای عمیقی گشته و ضرورت یک مبارزه بی‌امان را توجیه می‌کند ( فقر روبه‌تزیاید ، سلب حیثیت انسانی و غارت جهانی ) این سؤال را مطرح می‌کند که آیا این صلح ، صلحی راستین است ؟ بازنگری جنگ کوره و ویتنام ما را از هر توجیه خوش بینانه دور می‌سازد . شواهد بیشماری این صلح را مشکوک می‌انگارد و توجیه اینکه جنگ جهانی خانمان براندازی درنگرفته است . بیان انگارگرانه‌ای بیش نیست .

در پاسخ امپریالیستها که دائماً با ارائه ایدئولوژیهای تهدید به جنگ

و اقدام به فعالیتهای هسته‌ای ما را در ترس و وا همه‌ای عظیم قرار می‌دهند .  
ما زحمتکشان استعمار شده جهان چه نقشی باید در این گیرودار  
ایفا کنیم .

شعار ما خلقهای سه قاره با الهام از جنگ ویتنام به نقش خود که همانا  
نهر اسیدن از جنگ و اقدام در تمام نقاط جهان بر علیه غارتگران جهانی .  
اینست تا کتیک عمومی ما خلقهای ستمدیده جهان .

ما چه وظیفه‌ای می‌توانیم در برابر این صلح نکبت باری که  
گریبانگیر ماست اعمال کنیم ؟ بهر قیمتی که لازم شد ما باید در رهائی  
خود از این مناسبات جهانی مزورانه بکوشیم . برخی از کشورهای  
اروپای قدیم هم همانند ما در انتظار آزادی بسر می‌برند . در سالهای  
آینده شاهد انفجار تضادهای سیاسی آنان خواهیم بود . اما درد آنها  
با دردهای ما که در شمار کشورهای مستعمره و از حیث اقتصادی عقب  
انداخته هستیم . تفاوت‌های فاحشی دارد .

کشورهای در حال توسعه سه قاره آمریکا، آسیا و آفریقا هر کدام  
نشانه‌های ویژه‌ای دارند . اما ممالک در حال توسعه هر سه قاره در  
کلیت خود شامل دردهای زبرند .

امریکای لاتین تقریباً سراسرش در انحصار امریکای شمالی میباشد  
و حکومت‌های حاکم بر ممالک آن عروسک‌های خیمه شب بازی ای بیش  
نیستند و در مقابل احکام اربابان یانکی لبتگانی بیش نبوده و تاب مقاومت  
ندارند . سلطه اقتصادی و سیاسی ایالات متحده تا آخرین حد خود



توسعه یافته است و هر تغییری در وضع لاجرم برسیادت آنان لطمه خواهد زد<sup>۱</sup>. هدف سیاسی آنان صرفاً حفظ دستاوردهایشان میباشد و در به ثمر رساندن هدف خود از هر جنبش رهائی بخش به هر نحوئی که باشد. آنرا با خشونتی سبعانه در نطفه خفه می کنند.

در امریکای لاتین در کشورهای گواتمالا، کلمبیا، ونزوئلا و بولیوی نبرد مسلحانه آغاز شده و در برزیل نخستین شکوفه های شکفتد، ظهور و سقوط کانونهای مقاومت ملی تقریباً همه کشورها را برای يك مقاومت مسلحانه مستمر و مؤثر پخته کرده است. « تنها مبارزاتی به پیروزی می انجامند که کمترین هدفشان برقراری يك حکومت با جنبه های سوسیالیستی باشد ».

باید از خویش پرسیم که این نبرد چگونه گسترش خواهد یافت؟ چه شکل و شمایلی بخود خواهد گرفت؟ ما معتقدیم که این نبرد در آمریکا بعلت تشابه مناسبات حاکم بر آن، در يك زمان معین جنبه قاره ای بخود خواهد گرفت.

« این قاره صحنه مبارزات عظیمی خواهد شد که در آن سرنوشت آزادی بشریت تعیین خواهد گردید ».

در چهارچوب این نبرد قاره ای نمونه های فداکارانه ای که

---

۱ - آنچه فعلاً در ایران اتفاق می افتد. حقیقت این پندار چه گوارد را مبرهن می سازد. منظور وقایع قبل از انقلاب اخیر ایران است. ناشر

می‌بینیم ، حوادث گذرانی بیش نیستند ، اما در متن همین حوادث  
شهادتی پیدا شده‌اند. که نامشان در تاریخ امریکا ثبت خواهد شد. چرا  
که در این مرحله از نبرد در راه آزادی کامل انسان جان باختند .  
آری آمادگی خود بخودی خلق موجب پیدایش رهبران تازه‌ای  
خواهد شد « جوانه‌های تازه جنگ در این یا آن سرزمین امریکا ،  
مانند بولیوی خواهد روئید و این رویش ادامه خواهد داشت. »  
ضرورت انقلاب نو ایجاد می‌کند که بسیاری از کسان بخاطر اشتباهات  
خویش جانشان را از دست بدهند و دیگران نیز در نبردهای سخت  
آینده جان خواهند باخت. « رزمندگان جدید و رهبران جدید از میان صحنه  
نبرد انقلاب برخوانند خواست و ملت در گیرودار جنگ رهبران و  
رزمندگان خود را بر خواهد گزید ، مسلماً بر تعداد جاسوسان یانکی  
نیز افزوده خواهد شد » امروز در تمام کشورها نبرد مسلحانه ادامه  
دارد . مستشارانی وجود دارند و چنین می‌نمایند که ارتش پرو که  
بوسیله مستشاران امریکائی سازماندهی شده است ، انقلابیون این  
سرزمین را نابوده کرده است . اگر کانونهای جنگ با مهارت سیاسی  
و نظامی سازندهی شوند . عملاً از خطر شکست حفظ خواهند شد و  
ایالت متحده یانکی‌های تازه نفس بیشتری را گسیل خواهد داد .  
در کشور پرو مردانی هستند که مصممند با استقامت و پایداری  
جنگ پارتیزانی را از نو سازمان دهند و کم کم سلاحهای کهنه چریک‌ها  
که فعلاً کفایت به سلاحهای مدرن مستشاران نظامی امریکائی مبدل

خواهد شد . در اثر گسترش گروههای کوچک پارتیزان حکومتهای  
خیمه شب بازی برای حفظ ثبات نسبی و تصمیم دولت ناگزیر واحدهای  
جنگنده مجهزی را بطور مستمر به مراکز جنگ خواهد فرستاد و  
بدین ترتیب شیرازه ارتش ضدملی درنبرد با پارتیزانها از هم گسیخته  
خواهد شد ، این راه ویتنام است که ملتها باید درنوردند . این راهیست  
که امریکا بایستی بپیماید . با این امتیاز که در اینجا امکان هماهنگی  
کردن فعالیت گروههای پارتیزانی وجود دارد مساله ای که کار را  
برامپریالیسم یانکی دشوار و به رزمندگان راه استقلال را آسان  
خواهد نمود .

تازه امریکا که نامش در آخرین نبردهای استقلال سیاسی قرار دارد رو  
به فراموشی می رود ، اینک گلابه های نبرد بگوش می رسد بدوش او  
وظیفه ای بس سنگین نهاده شده : به وجود آوردن ویتنام دوم و  
سوم جهان .

سرانجام باید در نظر داشت که امپریالیسم ، بعنوان آخرین  
مرحله سرمایه داری ، نظامی است که درنبرد جهانی باید سرکوب شود .  
هدف استراتژیک این نبرد جهانی که بماملل استثمار شده و عقب انداخته  
واگذار شده اینست که مجرای تغذیه امپریالیسم را بر او ببندیم . یعنی درهای  
سرزمین های پیمان را . او از سرزمینهای ما سرمایه ، مواد خام ، تکنیسین-  
های ارزان و نیروهای کار کم بها می مکد و بر همه ی اینها بعنوان وسیله  
قدرت سرمایه ای از انواع تجهیزات نظامی و فرآوردهای آماده بمصرف

می‌افزاید تا ما را بدام وابستگی کامل بخود بکشاند .

مساله اصلی ، در متن این پیکار استراتژیک رهائی راستین ملت‌هاست مارهائی‌ای که در اغلب موارد از طریق قیام مسلحانه امکان‌پذیر است و در امریکا ناگزیر يك شكल انقلاب سوسیالیستی بخود خواهد گرفت .

بطور کلی باید از هدر دادن بیهوده نیروها جلوگیری کرد .  
مهمترین عامل اینست که امکانات عملی را دریابیم . بینیم رهائی از وابستگی به امریکا با اقدام به روابط مسالمت‌آمیز تا چه حد امکان‌پذیر است . پاسخ بدین سؤال برای ما روشن است . آغاز مبارزه برای ما اگر سازگار یا ناسازگار باشد . نباید تصور کنیم که می‌توانیم بدون مبارزه به پیروزی دست یابیم . و این مبارزات برخوردارهای خیابانی و پرتاب سنگ در برابر گاز اشك‌آور و یا اعتصاب عمومی آرام نخواهد بود . همچنین این مبارزه‌ی خشمگینی نخواهد بود که در طی دو و سه روز جلال و جبروت دستگاه الیگارشی حاکمه را فرو بریزد . بل این مبارزه درازمدتی خواهد بود . که جبهه‌های آن از مخفی‌گاه‌های چریکی تا درون شهرها و حتی خانه مبارزان ادامه خواهد داشت . در این نبرد دشمن قربانیان خویش در میان اعضاء خانواده‌های ما خواهد جست . روستانشینان را از دم تیغش خواهد گذراند و روستاها و شهرها زیر آتش بمباران وی با خاک یکسان خواهند شد .  
این مبارزه بما تحمیل شده است و ما چاره‌ای جز آمادگی

برای مبارزه نخواهیم داشت و این واقعیتی است که صادقانه باید بپذیریم .  
آغاز کار نه آسان بل سخت و دشوار خواهد بود . دستگاه  
الیگارشسی با همه قدرت سبعانه خواهد کوشید که با اختناق و تبلیغات  
عوام فریبانه خود را تجهیز نماید .

نخستین مرحله برای ما پیروز در آمدن ازبوتنه آزمایش است ،  
سپس باید با نبردی پیگیر و مداوم پارتیزانی و سخن گفتن مسلح بمعنای  
وینامی آن دست زد یعنی سخن گفتن گلوله ها ، برخوردها ، برخوردار-  
هائیکه به پیروزی یا شکست خواهد انجامید ، اما در هر حال ضربه ای  
به دشمن وارد خواهد ساخت . آنگاه راز بزرگ شکست ناپذیری  
پارتیزانها بر توده های فقیر عیان خواهد شد و سرانجام نوبت به آگاهی  
ملی و تدارک برای اجرای وظایف هنوز دشوارتر و مقاومت در برابر  
اختناق های شدید خواهد رسید . اینجاست که کینه بعنوان عامل نبرد ،  
کینه عمیق بدشمن که از سر حدهای عادی وجود انسان فراتر رود و او  
را به يك دستگاه خودکار کشتار دشمن تبدیل کند بیدار خواهد شد ،  
سربازان ما باید چنین باشند . ملتی که کینه ندارد . قادر بر دشمن قلدرو  
زور گو نخواهد بود .

باید جبهه جنگ را بهمان جا کشاند که دشمن می کشاند . به

---

۱- چه گوارد در ۱۹۶۴ عیناً پیام فوق را در حضور زمامداران شیلی گفته  
بود که در پی می آید ، « شما اگر بخواهید با امپریالیسم بازی کنید ، اگر ملاحظه اش  
را بکنید و جداً با او به نبرد نپردازید موفق نخواهید شد ... »

خانه‌های او ، به استراحتگاه‌های او - جنگ را باید بصورت جنگی همگانی در آورد . « نباید دشمن را يك لحظه آسوده گذاشت . نباید گذاشت خارج از سربازخانه‌هایش خستگی از تن بدر کند و در داخل سربازخانه‌ها نباید بوی امان داد . هر جا که با او روبرو شدیم به او حمله آوریم و باید در سر همه راه‌های او کمین کنیم و بر وی ضربه وارد آوریم » .

اینجاست که دشمن شروع می کند از لحاظ اخلاقی به سقوط کردن و همزمان با این مرحله به عملیات ددمنشانه و غیر انسانیتر دست خواهد یازید ، اما آثار پژمردگی رفته رفته نمودار می گردد . گذشته از اینها باید يك انترناسیونالیسم اصیل پرولتری بوجود آورد و با ارتشهای جهانی پرولتری که هدفش مبارزه در راه رهایی مقدس بشریت باشد . بدانسان که مرگ در زیر پرچم ویتنام ، ونزوئلا ، گواتمالا ، لائوس ، گینه ، کلمبیا ، بولیوی یا برزیل برای اینک که اشاره‌ای به کانونهای فعلی نبرد داشته باشیم .

مبارزه برای زندگی انسانی توأم با شرافت و افتخار برای يك امریکائی ، يك آسیائی ، يك آفریقائی و حتی يك اروپائی ضرورت دارد . در جهان پیکار ما با همه اختلاف آرا درباره مسائل تاکتیکی ، درباره بهترین راه رسیدن به هدف های محدود باید بر اساس احترام به عقیده طرف مقابل بررسی شود . اما آنجا که مساله بر سر هدف بزرگ استراتژیک یعنی انهدام یکسره امپریالیسم از طریق نبرد است .

باید کاملاً سخت گیر بود . ما همه آنچه را که می خواهیم از طریق پیروزی خویش بدان تحقق بخشیم اینطور خلاصه می کنیم . نابودی امپریالیسم از طریق درهم شکستن نیرومندترین دژ آن یعنی سیادت امپریالیستی امریکا ، تا کتیک دررهائی قدم بقدم ملتها بطور واحد یا گروهی است ، و در این کار باید دشمن را در سرزمین های دوردست خارج از مرزهایش به نبرد کشانید ، بدین طریق که مجرای تغذیه اش ، یعنی سرزمینهای تحت اختیارش را از وی بگیرند .

این یعنی يك جنگ دراز آهنگ يك بار دیگر تا کید می کنیم -  
يك جنگ توأم با قساوت خود فریبی در اینکار روا نیست ، وقتیکه این نبرد آغاز شد ، هیچکس نباید از بیم عواقبی که از آن برای ملت ناشی خواهد شد . ترسی بخود راه دهد . چرا که تنها امید پیروزی مبارزه مسلحانه بی امان بر علیه سیادت امپریالیسم میباشد .

ما نمی توانیم از این وظیفه ای که بعهده داریم . شانه خالی کنیم . این را ویتنام با قهرمانی های خستگی ناپذیرش ، با نبرد روزانه و اندوه بارش و با فدا کردن بهترین فرزندانش برای پیروزی نهائی بما می آموزد .

چه نزدیک خواهد بود آن آینده روشن ، اگر دو ، سه یا چند ویتنام دیگر در پهنه جهان پدید آید ، که بیشک رنج های بیشمار و شهدای بسیاری بر جای خواهد گذاشت اما شاهد قهرمانی ها ، ضربه های مدام به امپریالیسم و تجزیه قوای دشمن و بالا گرفتن موج کینه مردم جهان

بوی خواهد بود .

و اگر می توانستیم قوای خویش را گرد آوریم تا ضربات خود را محکمتر و دقیقتر فرود آوریم و همه یکدیگر را بهتر و سریعتر یاری دهیم ، چه پرشکوهتر و نزدیکتر می شد . آینده ای که با تلاشی عظیم در راه آنیم .

اگر برای ما که در گوشه ای از جهان وظیفه ی شرافتمندانه خویش را انجام می دهیم و با جانبازیها ، قربانیها سهم خویش را در این راه ادا می کنیم ، واپسین دم فرارسد و یک وجب خاک را با خون خویش آبیاری کردیم ، آیندگان خواهند دانست که ما به میدان برد عمل خویش آگاه بوده ایم و خویش را جزو سربازان ارتش بزرگ پرولتاریا نمی دانستیم اما بخود می بالیدیم که از انقلاب کوبا و رهبر بزرگش که به این سرزمین الهامها بخشیده است درسها آموخته ایم .

عمل ما فرا خواندن به جنگ گروهی علیه امپریالیسم است ، پیامی برای اتحاد ملل علیه دشمن بزرگ نسل بشر یعنی امپریالیسم امریکا ، اگر مرگ است گودر رسد . اگر شعار ما برای پیکار گوشهای شنوایی یافته و دست دیگری برای گرفتن سلاحهای ما از آستین درآید و اگر انسانهای دیگر برای سردادن غریب نبرد داوطلب شده اند تا نغمه ی دروداعی ما را بر ایمان بخوانند :

گو مرگ در رسد .

ارنستو چه گوارا

تابستان ۱۹۶۶



چه گوارا انقلابی مارکیست آرژانتینی در پی اعلام پیامش  
مبنی بر به وجود آوردن دو و سه و چندین ویتنام برای مبارزه امپریالیسم  
و ضرورت مبارزه قاره‌ای و جهانی برای سازماندهی کانون شورشی  
بلیوی با هسته دیگر جنگهای چریکی در ایالات شمالی آرژانتین و  
پاراگوئه و شاید برزیل و بطور قطع پرو به بولیوی شتافت و با کمک  
بسیاری از افسران کوبائی و بلیویائی از جمله برادران «پدرو» که از  
رهبران انشعابی حزب کمونیست بود در «نانکاهوازو» که از نظر سوق  
الجیشی و تامین منطقه مناسبی بود به سازماندهی یک جنگ چریکی  
همت گماردند. محل مربوط که ستاد عملیاتی مبارزه بود. منطقه شایان  
توجهی است چه «نانکاهوازو» رودخانه جنگلی با پیچ و خمهای فراوانی  
است که دسترسی به آن مشکل است و این محل در صورت وسایل  
ارتباطی لازم به چریکها امکان میداد که به دشتهای پست و گرم مشرف  
به برزیل و پاراگوئه و شمال آرژانتین از یکطرف و از طرف دیگر  
دره‌های معتدل مانند دره‌های «سو کو» و «کوچابامبا» از طرف دیگر  
ارتباط حاصل نمایند. و مناطق معادن و فلات آلتی پلانو دسترسی  
داشته باشند. ظاهراً منظور چه گوارا ایجاد کانونهای شورشی انقلابی  
در مجاورت مناطق نسبتاً پر جمعیت دهقانی و امکان برخورداری از  
ارتباطهای جدی یا مناطق معدنی که منبع مهمی برای بدست آوردن  
مبارزان مصمم است نخستین هدف چه گوارا بود.

در بیستم مارس بر حسب تصادف دو گشتی ارتش در منطقه «لانگونیللاس»

ناپدید می‌شوند. و این گشتی‌ها در گردنه «نانکاهوازو» بوسیله چریکها غافلگیر میشوند و عده‌ای کشته و بقیه دستگیر می‌شوند. البته چریکها آنها را بعد از چهل و هشت ساعت آزاد می‌کنند. دیده شدن چریکهای مسلح در منطقه «نانکاهوازو» رسیدن خبر آن در لاپاز پایتخت اداری بولیوی به باردی ینتوس می‌گردد و دولت بولیوی بلافاصله دولت کوبا را به دخالت در اوضاع بلیوی متهم نموده و اعلام می‌کند که چه‌گوآرا شخصاً فرماندهی این عملیات را برعهده دارد. در اثر فرار عهده‌ای از رزمندگان چریک و تسلیمشان به قوای دولتی بلیوی که جاسوسان سیا بودند به دولت بلیوی روشن می‌شود که ارستوچه‌گوآرا معاون سابق فیدل کاسترو از اواخر سال ۱۹۶۶ در ایالت شرقی کشور بلیوی بسر می‌برد. ارتش بلیوی در دهم آوریل در «ایری پیتی» که در شمال لانگونیلاس واقع شده تلفات زیادی در مبارزه با چریکها می‌دهد. این غافلگیری بر ژنرال اوواند و فرمانده کل ارتش که رهبر عملیات را برعهده داشته سخت‌گرا ن آید.

در آغاز ماه ژانویه «ماریونونخه» دبیر کل حزب کمونیست بلیوی با چه‌گوآرا ملاقاتی انجام می‌دهد که به شکست منجر می‌شود. متأسفانه علیرغم پیروزی‌های شایان توجه چریکهای چه‌گوآرا در نخستین برخوردهای ایشان با ارتش، از نظر تامین خواروبار و نقل و انتقال با مشکلات عظیمی روبرو می‌شوند. خیانت و پیمان شکنی بعضی از رفقا و خستگی شدید ناشی از رفت و آمدهای مداوم در جنگل، عدم

همکاری و علاقه (ایمان) دهقانان به نهضت‌های چریکی، ضعف شبکه‌های شهری متشکل در لاپاز و کوچا بامبا و سانتا کروز و مهمتر از همه سازماندهی هنگ‌های رنجر (تکاور) بلیوی بوسیله مربیان امریکائی و آموزش سیستم‌های ضد چریکی و تجزیه ایشان به دو گروه جبراً از هم از ماه ژوئیه به بعد، هم دلایل موجهی بر متلاشی شدن تدریجی جنگجویان میباشد. در ۱۸ اکتبر در دره صعبی در نزدیکی «لاهیگرا» در شمال واله گراندو چه گوارا و یارانش در محاصره پنجهزار سرباز بلیویائی گیر می‌افتند، بعد از مبارزه‌ای کوتاه چه گوارا زخم برمی‌دارد و اسیر می‌شود. بوسیله چند ژنرال از جمله ژنرال اوواندو از او بازجوئی می‌شود و در فردای آن روز به دستور حکومت لاپاز اعدامش می‌کنند. ژنرال اوواندو اعلام می‌کند که: «این پیروزی به جنگ چریکی در بلیوی پایان بخشید.»

آیا برآستی چه گوارا مرده است؟ مردیکه در راه آرمانش که همانا انسانی زندگی کردن خلقها و آزادی بشریت بود مرده است؟ مردیکه که همانند کامیلو تورس کشیش چریک کلمبیائی در نبرد برسر ایمانش به قتل می‌رسد. مبارزه شکوهمندانهای که برای رفع بیحسی توده خلقها انجام داده است. هیچوقت از یادها نمی‌رود. مردیکه بنا به مفهوم واقعی چریک همه جا است و هیچ جا نیست. همه جا بود و در هر نقطه‌ای از جهان به نبرد با امپریالیسم ادامه می‌داد. او مثل خدا همه جا بود. او را در ویتنام و کنگو و در بسیاری از کشورها دیده بودند

مردی که هیچ وقتی در لاک شغلی خود فرو نرفت و به هر آنچه که میگفت  
عمل کرد متبرک باد نامش . برخلاف ایدئولوژی سخنگویان سرمایه -  
داری چریک چه گوارا نمرد و نمی میرد چه برای او مفهوم زندگی  
انسانی مطرح است و پویائی بخشیدن به خلقهای زحمتکش . آنان که  
در راه رهائی خلقهای زحمتکش مبارزه بر علیه هرگونه ارتجاع  
امپریالیسم جنگیدند یادشان گرامی باد .

یازده سال و چند ماه از ماجرای قتل « ارنستو چه گوارا »  
انقلابی معروف کوبا و آمریکای لاتین میگذرد مردی که پس از مرگش  
بعنوان چهره افسانه‌ای انقلابات دهایی بخش شناخته شد و دیری  
نپائید که بصورت معبود میلیونها جوان در سراسر جهان درآمد .  
گفتنی است که سرمایه داران غرب که در زمان حیات وی  
او را از بزرگترین دشمنان خود میشناختند پس از مرگش شروع به  
استفاده‌های گوناگون از تصویر و نام چه گوارا کردند انواع و اقسام  
وسایل مصرفی ، پوستر پیراهن و غیره ... که با نام عکس چه گوارا  
بازارهای مصرف را پر کرد .

در زندگی چه گوارا که پس از پیروزی انقلاب کوبا بعنوان  
وزیر صنایع در کابینه انقلابی فیدل کاسترو به کار پرداخت اتفاقات  
گوناگونی رخ داد که امروزه برای بسیاری از مردم جهان مجهول  
نمی باشد . این انقلابی حرفه‌ای که می اندیشید پیروزی انقلاب  
در يك کشور نمی تواند يك پیروزی کامل باشد برای پی گیری انقلاب  
در آمریکای لاتین که به حیاط خلوت ایالات متحده معروف  
است از پست وزارت دست کشیده و همراه قتی چند از یاراناش به بولیوی  
رفت .

چه گوارا در بولیوی با عوامل امپریالیسم آمریکا و اجتماع  
داخلی بولیوی به مبارزه و نبردی بی امان پرداخت و سرانجام نیز  
جان خود را در راه تحقق آرمانهای خویش از دست داد . لحظات  
آخر زندگی « چه گوارا » برای بسیاری از مردم جهان ناشناخته و  
مجهول بود .

يك سال و نیم قبل مجله فرانسوی « پاری ماچ » مصاحبه‌ای  
دا که به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت چه گوارا با يك ژنرال

و يك گروهبان ازش بوليوي كه مسؤليت مستقيم در قتل چه گوارا  
داشتند متشكر كرد . هنگاميكه يك سال و نيم قبل مجله پاري ماچ  
بدستم رسيد متن گفتگو با اين ژنرال و گروهبان بنظرم جالب و  
افشاء كننده آمد . در آن زمان انتشار چنين مطلبی در ايران  
غيرممکن بود و با توجه به اينكه داشتن حتی يك عكس از چه گوارا  
میتوانست جرم مهمی محسوب شود امکان انتشار اين مطلب بطور  
كلی وجود نداشت . من تصميم گرفتم متن گفتگوی «پاري ماچ»  
را با ژنرال و گروهبان بوليويايی نگهداری کنم تا امکان انتشار آن  
در ايران بدست آيد و امروز به لطف انقلاب پيروزمندانه خلق ايران  
چنين امکانی بوجود آمده است .

## چه گوارا شهیدی حماسه آفرین

ترجمه س . علیزاده

در موگادیشو بر روی بلوز نازک پارتیزانها پرتره چه گوارا دیده می شود و در مانهاتان جوانی را می بینی که در گوشه خیابان لم داده است و در حالی که سیگار دود می کند تعدادی پوستر چه گوارا را برای فروش عرضه کرده است و دورتر و در هر گوشه جهان که بشود نفسی به آزادی کشید نام چه گوارا گاه گاهی به گوش میرسد .

یازده سال و نیم از مرگ «ارنستو چه گوارا» روز ۹ اکتبر ۱۹۶۷ می گذرد . این چهره سمبلیک جنگ های پارتیزانی رهائی بخش توسط یک گروه نظامی بولیویائی دستگیر و تیرباران شد بدون محاکمه و مقدمه . به مناسبت این سالگرد ژنرال بولیویائی « لوئیس رک ترن » یکی از فرماندهان واحدی که چه گوارا را دستگیر و اعدام کردند ماجرای مرگ وی را فاش می کند .

ژنرال لوئیس رک ترن که در حال حاضر بخاطر ناراحتی و مخالفتی که با رژیم بولیوی پیدا کرده است در آرژانتین پناهنده سیاسی میباشد . وی در گفتگویی با فرستاده مخصوص مجله فرانسوی پاری ماچ برای اولین بار راز قتل چه گوارا را فاش کرد .

- ژنرال ، درجه شما در سال ۱۹۶۷ در ارتش بولیوی و نقش شما در عملیات ضد پارتیزانی چه بود ؟

- در سال ۱۹۶۷ من ژنرال ارتش بولیوی بودم و فرماندهی لشکر چهارم را که مقر آن در « لاگونیا » منطقه ای که چریکهای چه گوارا در آن نفوذ کرده بودند به عهده داشتم .

- بطور کلی موقعیت چه گوارا چگونه بود ؟

- مجموع پارتیزانهای چه گوارا که در منطقه مخفی شده بودند ۵۲ نفر بود از اینها هفده نفر اهل کوبا ، سه نفر پروئی ، دو نفر آرژانتینی ، یک نفر فرانسوی و ۲۹ نفر بولیویائی بودند . در همین زمان هم چنین ۳۴ پارتیزان دیگر که عبارت بودند از ۲۱ بولیویائی ۳ کوبائی یک پروئی ۵ آرژانتینی و چهار نفر اروپائی در « لاپاز » وجود داشتند . به هر حال تعداد مردان چه گوارا هرگز یکسان نبودند اما چیزی که برای ما به درستی ثابت شد این بود که آنها هرگز نتوانستند بیشتر از تعدادی که در آغاز بودند برای خود سرباز گیری کنند ، در آخرین نبرد ۵۵ نفر از یاران چه گوارا کشته شدند .

- چند نفر از نیروهای مسلح در این نبردها کشته شدند ؟

- ما در مجموع ۵۷ کشته و زخمی دادیم .

ژنرال برای ما از اعمال خود چه گوارا سخن بگوئید ، یکی از بحث انگیزترین موضوعات ، تاریخ ورود وی به بولیوی است شما اطلاع دقیقی در این مورد دارید ؟



- چه گوارا در آغاز از کوبا به روسیه سفر کرد و از روسیه به -  
پاریس او با اوراق ارو گوئه‌ئی وارد بلیوی شد اوراقی که به نام «رامون  
بنیتز فرناندز» و «آدولفو منازالس» صادر شده بود. بر روی این  
گذرنامه يك اجازه اقامت در مادرید به چشم می خورد و از طریق فرودگاه  
«ناخاراس» که تاریخ ۹ و ۱۹ اکتبر ۱۹۶۶ را داشت.

چه گوارا در حالی که توسط شخصی بنام «پاکو» همراهی  
می شد در ماه نوامبر ۱۹۶۶ وارد فرودگاه «ال آلتو» شد و برای استراحت  
به هتل «کوپاکابانا» در لاپاز رفتند.

- چه وقت بطور جدی عملیات گروه در منطقه دهقانی آغاز شد؟  
- اولین روزهای سال ۱۹۶۷، چه گوارا در روستا مستقر شد.  
از ژوئیه ۱۹۶۶ یکی از همکاران او که بنام ریکاردو خوانده می شد تحت  
عنوان «روبرتو پردو» یک مزرعه در جنوب شرقی بولیوی خرید  
تقریباً در صد کیلو متری شمال کامیری این ملک به وسیله جاده با روستاهای  
گوتیزر و لاگوبنیا در ارتباط بود. ریکاردو به همسایگان گفته بود که  
می خواهد در مزرعه «خوک» پرورش دهد.

منزلگاه اصلی چه گوارا در بیست کیلومتری شمال منطقه درمکانی  
کاملاً وحشی برپا شد در این منطقه نیروهای ما عملیات وسیعی را برای  
ردیابی و مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر انجام میداد. يك روز یکی  
از همسایگان برای سربازان ما تعریف کرد که در منطقه حرکتهای  
مشکوکى از خارجیانى که بطور غیر عادی پول خرج می کنند دیده میشود.

پس از این اطلاعات یک گروه شش نفری را برای بازرسی  
و نگهداری فرستادیم .

یکی از آنها که به عنوان پیش قراول حرکت می کرد توسط یکی  
از پارتیزانها به نام ال لورو که به پاسداری از مزرعه پرداخته بود غافلگیر  
شد و ال لورو او را با شلیک گلوله به سختی مجروح کرد .

سرباز مجروح خود را به واحد خود رساند . پس از این حادثه  
تصمیم گرفته شد که عملیات جدیدی با شرکت افراد بیشتری به مرحله  
اجرا درآید .

در همین هنگام ال لورو که از وجود نیروهای مسلح در منطقه  
دچار نگرانی شده بود خود را به سرعت به منزلگاه اصلی چه گوارا  
رسانده و ماجرا را برای وی تعریف کرد و چه گوارا و دوستانش در  
کمین نشستند در نتیجه اولین برخورد ۱۴ سرباز کشته و ۱۸ سرباز  
اسیر شدند .

- اولین واکنش شما در برابر موجودیت دشمنی این چنین نیرومند  
چگونه بود و آیا شما در آن لحظه بخاطر امنیت مملکت دچار وحشت  
شدید ؟

- بله ! من به شما میگویم که بله ! هنگامی که سربازانی که  
اسیر شده بودند به سربازخانه هایشان برگشتند از یک گروه خیلی، خیلی  
مهم از افراد خارجی و داخلی سخن گفتند که شدیداً به بهترین سلاحها  
مسلح شده بودند .

- در این زمان ، آیا بولیوی کمک يك گروه از نظامیان خبره

ایالات متحده را پذیرفت ؟

- بله ! انتخابی از افسران کار آزموده و جنگاوری که آموزش

های « کلاه سبزاها » را دیده بودند ، اما توجه کنید آنها در اینجا دخالت

نکردند کلاه سبزاها يك ارتش ضد پارتیزانی از تر کبب سربازان بولیویائی

به وجود آوردند .

- ارتش بولیوی چند نفر را برای جنگ های ضد پارتیزانی در نظر

گرفته بود ؟

- در مجموع ۲۲۵۴ مرد .

آیا میتواند آخرین نبرد با گروه چه گوآرا را شرح دهید ؟

- آخرین نبرد در هشتم اکتبر ۱۹۶۷ آغاز شد در يك زمان كاملا

خاکستری و در دره كوچك « بورو » که مانند قیفی توسط تپه های كوچك

محاصره شده بود . ما می دانستیم که چه گوآرا خود را مخفی کرده است ،

اما چند کیلومتر دورتر در همین روز در جریان یکی از بازرسی های

بیشمار ، ژنرال « بارینتوس » رئیس کشور بولیوی در خط اول مستقر در

سمت شرق رودخانه « ریو گرانه » بود به او گفته شد که بهتر است از

این منطقه دور شود زیرا يك گروه پارتیزانی در همین نزدیکی ها

وجود دارد .

ژنرال بارینتوس بدون توجه به این هشدار به بازرسی خود

ادامه داد .

خوشبختانه چه گوارا از وجود رئیس جمهور مطلع نشد .

در غیر این صورت موضوع می توانست برعکس و بسیار بد باشد .

«چه گوارا» تنها یک کیلومتر با این مکان فاصله داشت .

- چند مرد روز هشت اکتبر با چه گوارا بودند ؟

- بیست نفری باقی مانده بود پس از دو روز آخر نبرد اینها تنها

مردانی بودند که برایش باقی مانده بودند .

- استراتژی مورد استفاده ارتش چه بود ؟

- نیروهای مسلح ما از ساعت ۶ بامداد در منطقه نبرد کمین کردند .

نزدیک ظهر نبرد خونین آغاز شد ،

پس از یک ساعت نبرد گروه پارتیزانها از کار افتادند و چه گوارا

تنها با یک هم‌رزمش بنام «کوبا» یک جوان بولیویائی باقی ماند .

آنها در یک جنگل کوچک خود را مخفی کردند ، آتش بس

داده شد تقریباً تمام پارتیزانها یا مرده بودند و یا مجروح و یا دستگیر

و زندانی بودند .

چه گوارا که از ناحیه پا زخمی شده بود تصمیم گرفت که از

جنگل کوچک زیر حمایت آتش «سیمون کوبا» خارج شود .

به محض تیراندازی سیمون کوبا رنجرها بار دیگر شروع به

تیراندازی کردند چه گوارا بار دیگر مجروح شد ، این بار از ناحیه بازو

و قنداق تفنگ چه گوارا شکست و خرد شد . سیمون کوبا مجبور شد

چه گوارا را بر روی زمین پرتاب کند .

در همین هنگام یک سرباز با چه گوارا روبرو شد و چه گوارا بود که فریاد کشید . سرباز شلیک مکن ، من چه گوارا هستم و زنده من بیش از مرده من ارزش دارد . ساعت ۳ و سی دقیقه بعد از ظهر بود . چه گوارا به « هیگرا » منتقل شد دهکده کوچکی با دویست نفر جمعیت جاییکه ما سرفرماندهی خود را مستقر کرده بودیم . دستگیری چه گوارا و مردان وی تنها با اطلاعات دهقانان تطبیع شده ای که به آنها وعده پول داده شده بود در اختیار ما گذاشتند آسان شد .

ما با دشمنی جنگیده بودیم که بر اثر زندگی کولی وار خود در جنگل و از اثر بیماری - گرسنگی و خستگی از پا در آمده بود پارتیزانها حالت اشباح را پیدا کرده بودند . همه از یک ننگ پریدگی در عذاب بودند . آنها قبل از نبرد مغلوب شده بودند .

- چه کسانی در شورای جنگ این ماجرا را تعقیب می کردند؟

- طبیعتاً سه فرمانده کل قوا که عبارت بودند از فرمانده کل

ارتش ، فرمانده نیروی زمینی و ژنرال رئیس جمهور در این عملیات همچنین یک نماینده از طرف سازمان سیا شرکت داشت .

فرمان نابودی « چه گوارا » در ساعت هشت صبح روز نهم اکتبر

صادر شد و یک ساعت بعد فرمان در منطقه عملیات به دهکده « هیگرا » بدست سرهنگ « میگوئل ایورامونتانو » رسید . متن فرمان چنین بود

« به پدر بگوئید صبح بخیر » .

سرهنگ « میگوئل ایورامونتانو » فرمان را به ستوان پرزپانوسو

داد و او نیز عین فرمان را به سرگروهبان « ماریوترن » اورتونورد کرد.  
این راه حل بیشتر بخاطر گرفتاری‌هایی که از محاکمه «رژی دبره»  
گریبان گیر هیئت حاکمه بولیوی شده بود اتخاذ گردید .  
مسئله چه گوآرا می‌توانست در دسرهایی مانند مسئله رژی دبره به  
وجود آورد .

فشارهای بین‌المللی می‌توانست برای ما ناراحت‌کننده باشد و  
از سوئی دیگر پارتیزانها می‌توانستند اقداماتی برای آزادی چه گوآرا  
انجام دهند و این بسیار خطرناک بود .

در این هنگام « ژنرال ترن » متن اعترافات « سرگروهبان ترن »  
قاتل برگزیده چه گوآرا را قرائت کرد .

گروهبان یک مرد بسیار کوچک بود که وزنش به ۶۰ کیلو  
می‌رسید او فرمان را در ساعت ده و ۱۵ دقیقه روز ۹ اکتبر دریافت کرد.  
چه گوآرا تمام شب را بیدار مانده بود و در اوایل صبح توسط  
سرهنگ « اندره سلینج » بمدت دو ساعت توسط « فلیکس رومان مدینا »  
مامور بازجوئی شده بود . تمام حرفها و گفته‌های چه گوآرا بلافاصله به  
مرکز سیا در ایالات متحده فرستاده شد .

در ساعت ۶ بامداد چه گوآرا اجازه پیم کشیدن خواست . سروان  
« نمنو گوسمان » بلافاصله جریان را به سرهنگ « سنتنوا یانا » گفت و  
آنها یک پیم برای چه گوآرا آوردند . چند ساعت بعد چه گوآرا  
گفتگوئی داشت با سر بازنگهبان خود بنام « الیا گآ » - ساعت ۱۱ بامداد

بود - « گروهان ترن » تعریف می کند : چهل دقیقه قبل از اعدام چه گوارا فرمان به دست من رسید . من به دیدن « ستوان پرز » رفتم با این امید که شاید از اجرای فرمان منصرف شده باشد . اما ستوان به من دشنام داد . پس من رفتم . این وحشتناک ترین فصل زندگی من به حساب می آید .

وقتی که من آمدم چه گوارا بر روی یک نیمکت نشسته بود در حالیکه مرا نگاه می کرد گفت : « شما آمده اید مرا بکشید ؟ » احساس شرمندگی کردم و سرم را بدون پاسخ دادن به زیر انداختم ، قدرت شلیک نداشتم چه گوارا بنظر من بزرگ بود بسیار بزرگ .

هنگامیکه به من خیره شد من ترسیدم فکر کردم در یک حرکت سریع می تواند مرا خلع سلاح کند اما او به من گفت « آرام باشید » شما فقط برای کشتن یک مرد آمده اید .

من یک قدم به عقب رفتم تا به در رسیدم چشمهایم را بستم و اولین رگبار را اتفاقی شلیک کردم .

چه گوارا بر زمین افتاد ، پاهایش خرد شده بود و به هر طرف می پیچید ، در آن لحظات خون بسیاری از دست داده بود . خون سردی و حالت عادی خود را بدست آوردم و دومین رگبار را شلیک کردم که به شانه اش ، بازویش و به قلبش اصابت کرد .

در این لحظه ژنرال ترن رشته سخن را بدست گرفت و گفت :  
ژنرال « اوواندا » با هواپیما به « وال گراند » آمد چند لحظه بعد او برای

شناسائی جسد چه گوارا که هنوز گرم بود رفت .  
یادداشتها و سایر اوراق چه گوارا در اختیار نیروهای مسلح قرار  
گرفت . تفنگش به سرهنگ « سنتانوانایا » رسید و پیش در جیب  
گروهبان « برناردینو هووانا » باقی ماند . و البته خاطره جنگ خونین  
چه گوارا برای مردم « دال گراند » .  
- ژنرال « روک ترن » می تواند بگوئید چه نسبتی بین شما و  
گروهبان « ترن » وجود دارد .  
- ما پسرعمو هستیم .  
شما شخصاً در مورد چه گوارا به عنوان یک انسان چگونه  
می اندیشید ؟

- بسیار بزرگ ، البته من در ایده تولوژی او هیچ سهمی ندارم  
اما مرگ او بعنوان نمونه ای از شجاعت و دلیری باقی می ماند .  
- آخرین سؤال برای چه شما تصمیم گرفتید آخرین لحظه های  
زندگی چه گوارا را تعریف کنید .  
- برای اینکه فکر میکنم لازم بود چیزهایی درباره تیرباران شدن  
چه گوارا روشن شود و دلایلی که ما را وادار به این کار کرد .  
من فکر می کنم دهمین سالگرد مرگ وی بهترین مناسبت برای  
این کار بود .

به نقل از گزارش «وز» - شماره اول سال ۱۳۵۲

پایان



## چریک کیست و جنبش چریکی چیست ؟

چریک به مفهوم والای کلمه ، مبارز آزادیست ، برگزیده‌ی خلق است و پیشتاز جنگنده اش در مبارزه به خاطر رهایی . چرا که جنگ چریکی ، برخلاف آن چه اغلب ابراز می‌شود ، یک جنگ کوچک ، جنگ اقلینی علیه یک ارتش نیرومند نیست ، بلکه برعکس جنگ چریکی جنگ تمام خلق است علیه استثمار . چریک ، پیشقرو اول مسلح خلق است ، ارتش چریکی از تمام سکنه‌ی یک منطقه یا یک کشور تشکیل شده است . این عصاره‌ی نیرویش است ؛ و عصاره‌ی پیروزی دیر یا زودش است بر هر قدرتی که قصد استثمارش را دارد . به عبارت دیگر : زیر بنا و اساس جنبش چریکی را خلق تشکیل می‌دهد .

### نشرپیشگام

دیجیتال کننده : نینا پویان